

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه جمعه

حضرت امیر المؤمنین

سیدنا میرزا مسرور احمد ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز

خلیفۃ پنجم حضرت مسیح موعود و امام مہدی علیہ السلام

ایراد شدہ در ۱۴ جولائی ۲۰۲۳ / ۲۳ تیر ۱۴۰۲

حضرت خلیفۃ پنجم مسیح ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز پس از تلاوت
تشہد، تعوذ و سورہ فاتحہ فرمودند:

روایت‌هایی از زندگی پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم در رابطہ با جنگ
بدر نقل می‌شد. جنگ بدر بہ پایان رسید و خداوند متعال کافران را بہ پایانی
تلخ رساند.

همانطور کہ قبلاً ذکر شد، ۷۰ نفر از کافران کشتہ شدند کہ شامل بسیاری
از سران و رہبران بودند. در مورد دفن این سران قریش در صحیح بخاری
آمده است کہ حضرت عبداللہ بن مسعود می‌گوید: «پیامبر اکرم صل اللہ
علیہ و آلہ وسلم در کنار کعبہ نماز می‌خواندند. (او پیشینہ وقایح را نقل
می‌کرد). پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ در کنار کعبہ نماز می‌خواندند کہ
یکی از بدبخت ترین آنها، بر اثر تحریک برخی از قریش، احشاء حیوانی را
در میان دوش پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قرار داد در حالیکہ

ایشان در حالت سجده بودند و این افراد به استهزای خود ادامه دادند. این خبر را شخصی به حضرت فاطمه رضی اللہ عنہا داد. او یک دختر جوان [در آن زمان] بود. او دوان دوان آمد و آن را از روی دوششان برداشت، (یعنی حضرت فاطمه رضی اللہ عنہا احشاء سنگین را از روی دوش پیامبر ﷺ برداشت. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هنگامی که نمازش را تمام کردند، این دعا کردند:

«خدایا! قریش را بگیر. خدایا! قریش را بگیر. خدایا! قریش را بگیر.» پس از آن، آنها را با نام خواندند: «خدایا! عمرو بن هشام، عتبه بن ربیعہ، شیبہ بن ربیعہ، ولید بن عتبہ، امیہ بن خلف، عقبہ بن ابی معیط و عمرہ بن ولید را بگیرید. حضرت عبداللہ در ادامه می‌گوید: «به خدا سوگند! در روز بدر، جنازه‌هایشان را دیدم که روی زمین افتاده‌بودند، (یعنی کسانی که پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم ذکر کرده‌اند) سپس آن‌ها را در گودالی انداختند. پس از آن پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: کسانی که در گودال هستند ملعون هستند.»

در کتب سیره آمده است که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: باید اجساد کافران را از جای خود برداشته شوند. ایشان پیش از شروع جنگ بدر مکان‌هایی قتل آنها مشخص کرده بودند. حضرت عمر رضی اللہ عنہ می‌گوید: «پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ مکان‌هایی را مشخص کرده بودند که مشرکان در آنجا کشته می‌شوند. با اشاره به این جاها می‌گفتند: «ان شاء اللہ فردا همین جا عتبہ بن ربیعہ کشته می‌شود،

شیبہ بن ربیعہ کشته می‌شود، امیہ بن خلف کشته می‌شود. آنجاست که ابوجہل - ابن ہشام کشته می‌شود و فلان شخص در این جا کشته می‌شود...» پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم با قرار دادن دست مبارک خود بر روی زمین، همان جا را مشخص می‌کردند. صبح روز بعد، در جنگ بدر، اجسادشان دقیقاً در همان جاهایی بود که پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم دست مبارکش را گذاشته بودند.

حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا نقل می‌کند کہ پس از جنگ، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ دستور دادند کہ تمام اجساد کافران را در گودال گذاشته شوند. اینطور همه آنها به جز امیہ بن خلف در گودال قرار گرفتند. بدنش در زره اش متورم شده بود و وقتی می‌خواستند او را بلند کنند، قسمت‌هایی از گوشتش شروع به ریختن کرد. از این رو در همان جا او را با ماسه و سنگ پوشاندند. هنگامی کہ پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم دستور دادند اجساد کافران را در گودال بیندازند، عتبہ بن ربیعہ را گرفتند و در گودال انداختند.

پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم از بیان حضرت ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ ناراضیتی دیدند، او فرزند عتبہ بود و مسلمان شده بود ولی پدرش کافر ماند. پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند: ای ابوحنیفہ! شاید از پدرت ناراضی هستی. پاسخ داد: نه یا رسول اللہ، نہ درباره پدرم شک دارم و نہ درباره قتلش. ولی من پدرم را مردی متفکر و بردبار و بزرگواری دانستم، لذا امیدوار بودم کہ این صفات (یعنی این صفات نیکویی کہ ذکر کرد) او را بہ

اسلام برساند. وقتی عاقبت او را دیدم، به یاد کفرش افتادم، با اینکه امیدوار بودم اسلام را بپذیرد، و همین باعث ناراحتی من شده است.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نفع او (یعنی ابوحنیفه) دعا فرمودند و برای دلجویی از او سخنی گفتند.

از حضرت ابوطلحه انصاری رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ بدر به ۱۴ تن از سران قریش دستور دادند و آنان را در یکی از گودال‌های بدر قرار دادند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه مخالفی را شکست می‌دادند، سه شب در آن منطقه می‌ماندند. در روز سوم اقامت در بدر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند که زین را به شترش ببندند. پس از بستن زین به شتر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همراه اصحاب خود رهسپار شدند. او [راوی] گفت ما فهمیدیم که برای هدفی می‌روند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به لبه گودالی رسیدند که کافران در آن دفن شده بودند. آن حضرت این درگذشتگان و پدران‌شان را با نام خطاب کردند و فرمودند: ای پسر فلانی! ای پسر فلانی، آیا خوشایند تو نیست که از خدا و رسولش اطاعت کنی، زیرا وعده ای را که به ما داده شده بود، درست یافتیم. آیا آنچه را که پروردگارت به تو وعده داده بود درست یافتی؟» ابوطلحه می‌گوید که حضرت عمر رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا چرا با این اجساد بی‌جان صحبت می‌کنی؟ (یعنی اشاره به کسانی است که مرده بودند). پیامبر اکرم

صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در دست اوست، آنچه را که من می‌گویم به اندازه آنها نمی‌شنوید. در سیره بن هشام چنین آمده است: «ای اهل گودال! تو بدبخت ترین خویشاوندان پیامبرت بودی. تو مرا طرد کردی، در حالی که دیگران به راستی من شهادت دادند. تو مرا از وطنم تبعید کردی، در حالی که دیگران مرا حمایت کردند. تو با من جنگ کردی، در حالی که دیگران از من حمایت کردند.»

سپس فرمودند: هم وجدتم ما وعدکم ربکم حقا؟

" آیا وعده‌ای که خدایتان به شما داده بود، تحقق یافت؟"

حضرت میرزا بشیر احمد رضی اللہ عنہ در سیره خاتم النبیین این واقعه را چنین نوشته است:

«پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قبل از بازگشت، به گودالی که سران قریش در آن دفن شده بودند تشریف بردند، و نام هر یک از آنان را صدا زدند و ندا دادند: هم وجدتم ما وعدکم ربکم حقا فانی وجدتم ما وعدنی اللہ حقا

«آیا وعده‌ای را که خدا به شما داده بود، درست یافته‌اید؟ همانا من وعده‌ای را که خدا به من داده بود حق یافتم.»

سپس افزودند: اهل القلیبِ بئس عشیرة النبی کنتم لنبیکم کذبتمونی وصدقنی الناس واخرجتمونی وآوانی الناس وقاتلتمونی ونصرنی الناس-

«ای اهل گودال! تو بدبخت ترین خویشاوندان پیامبرت بودی. تو مرا طرد کردی، در حالی که دیگران به راستی من شهادت دادند. تو مرا از وطنم تبعید کردی، در حالی که دیگران مرا حمایت کردند. تو با من جنگ کردی، در حالی که دیگران از من حمایت کردند.»

حضرت عمر رضی اللہ عنہ عرض کرد: ای رسول خدا! آنها مرده‌اند، حالا چطور می‌شنوند.» پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند: «آنها بهتر از من می‌شنوند تا الان مرا می‌شنوند.» به عبارت دیگر، آنها به جایی رسیده‌اند که همه حق آشکار می‌شود و هیچ حجاب باقی نمی‌ماند. این سخنان پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که در بالا نوشته شده است، دارای عواطف آمیخته ای از درد و رنج بود. می‌توان تا حدودی وضعیت عواطف پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم را که در آن زمان تحمل می‌کردند، اندازه گیری کرد. گویا تاریخ گذشته مخالفت قریش در برابر دیدگان پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم در آن زمان بود و در عالم خاطره، یک ورق را ورق می‌زد و دلش ناآرام می‌شد. در مطالعه این صفحات این سخنان پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیز دلیل قطعی است بر این که مسئولیت آغاز این سلسله جنگ‌ها کاملاً بر عهده کافران مکه بوده است. چنان که از این سخنان پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم پیداست: قاتلتمونی ونصرنی الناس! «ای قوم من! تو با من جنگ کردی، در حالی که دیگران از من حمایت کردند.»

حداقل این سخنان به طور قطع نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم به نظر خود ایشان معتقد بودند که این جنگ‌ها به دست کافران آغاز شده است و صرفاً برای دفاع از خود مجبور به شمشیر گرفتن است.

همچنین به معجزات پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم در این جنگ اشاره شده است. یکی از آنها در کتاب سیره نوشته شده است که ابن اسحاق می‌گوید:

«عکاشه بن محسن در روز جنگ بدر با شمشیر خود می‌جنگید تا اینکه در دستش شکست. نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رفت و آن حضرت چوبی را به او دادند و فرمودند: ای عکاشه! با این با کافران بجنگ. عکاشه آن را در دست گرفت و به اهتزاز در آورد، و چوبی به شمشیری تبدیل شد که به نسبت طویل بود، فلز آن بسیار محکم بود و تیغه آن سفید رنگ بود. او با این شمشیر در جنگ ادامه داد تا اینکه خداوند متعال مسلمانان را پیروز کرد». راوی می‌گوید: «این شمشیر را «عون» نامیدند. او از این شمشیر برای نشان دادن دلوری‌ها در جنگ‌های بعدی نیز استفاده می‌کرد تا اینکه در جنگ با مسیلمه کذاب به شهادت رسید.

علاوه بر این، معجزه‌ای در رابطه با اثربخشی آب دهان و دست مبارک [پیامبر اکرم ﷺ] ثبت شده است.

حضرت قتاده نقل می‌کند که در جنگ بدر به چشمش اصابت کرد و بر گونه‌اش آویزان شد. یعنی کره چشمش از حدقه بیرون آمده و بیرون زده بود.

قصد داشت آن را قطع کند و کنار بگذارد. صحابه موضوع را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند و آن حضرت فرمودند: نه، او این کار را نکند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت قتاده را احضار فرمودند و چشمش را بر کف دست گذاشتند و حدقه را در آن قرار دادند. (یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوباره حدقه را در چشمش قرار دادند) حضرت قتاده می‌گوید که فراموش کرده بود که چشمش از اول مجروح شده بود. چشمش را عقب گذاشتند و به گونه‌ای شفا یافت که نمی‌توانست تشخیص دهد که چشم [مصدوم] او همان چشمی است که بیرون آمده بود؟ در واقع این چشم [مصدوم] از چشم دیگرش زیباتر به نظر می‌رسید. در برخی کتاب‌ها این واقعه در مورد چشم شفا یافته در جنگ احد اتفاق افتاده است و برخی دیگر ادعا می‌کنند که در جنگ خندق اتفاق افتاده بود. اما این معجزه در مورد جنگ بدر نیز ذکر شده است.

چگونه خبر شکست کافران به مکه رسید؟

در این زمینه نقل شده است که مشرکان با آشفتگی و هرج و مرج و وحشت از میدان بدر به سوی مکه گریختند. از ترس ذلت و شرم، مطمئن نبودند که چگونه وارد مکه شوند. اولین کسی که از شکست قریش در مکه خبر داد حیثمان بن عیاس بن عبدالله بود. بعداً اسلام را پذیرفت. مردم ازش پرسیدند که چه اتفاقی افتاده است. پاسخ داد: عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ابوالحکم بن هشام (ابوجهل)، امیه بن خلف و چند تن دیگر از سرداران کشته شده‌اند. وقتی او شروع به فهرست کردن سران قریش کرد

که کشته شده بودند، مردم سخنان او را باور نکردند. صفوان بن امیه که در حطیم نشسته بود این را شنید و گفت: نفهمیدم. به نظر می‌رسد که این شخص دیوانه شده است. به عنوان وسیله ای برای تأیید، از او در مورد مکان صفوان بن امیه سؤال کنید. (یعنی از خودش جویا شد.) مردم از صفوان بن امیه از او پرسیدند. پاسخ داد: ببین او در حطیم نشسته است. من دیوانه نیستم، همه چیز را به وضوح می‌بینم. من با چشمان خود شاهد کشته شدن پدر و برادرش بوده‌ام.» الان فهمیدند این مرد راست می‌گوید. اینگونه، مردم مکه از شکست مهیب خود در میدان جنگ بدر مطلع شدند. این امر چنان بر آنان تأثیر منفی گذاشت که از عزاداری درگذشتگان خود نهی کردند تا مبادا مسلمانان از اندوه آنان شاد شوند. هنگامی که برخی از قریش برای مردگان خود سوگواری می‌کردند، برخی دیگر به آنها می‌گفتند: این کار را نکنید، زیرا اگر این خبر به محمد و یارانش برسد، از اندوه شما خوشحال می‌شوند. هیچ کس را برای بازگرداندن کسانی که زندانی شده اند نفرستید تا زمانی که در مورد آن با دقت فکر کنید. گریه نکنید و برای آزادی اسیران کوشش نکنید که محمد صل الله علیه و آله وسلم و یارانش در امر فدیة بر شما سختگیرند.

در مورد چگونگی رسیدن خبر پیروزی به مردم مدینه و پاسخ آن، نقل شده است که: پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم حضرت عبدالله بن رواحه را به منطقه مرتفع مدینه و حضرت زید بن حارثه را به ناحیه پایین مدینه برای ابلاغ مژده پیروزی که خداوند متعال به رسولش صل الله علیه و آله وسلم

عطا فرموده است، اعزام فرمودند. حضرت اسامه بن زید می‌گوید: این خبر زمانی به ما رسید که خاک قبر حضرت رقیه دختر پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم و همسر حضرت عثمان بن عفان را تمیز کرده بودم. او فوت کرده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز مرا با حضرت عثمان رها کرده بودند تا از حضرت رقیه مراقبت کنم. زمانی نزد پدرم حضرت زید بن حارثه آمدم که اطرافش را مردم احاطه کرده بودند. او می‌گفت: عتبه بن ربیعہ، شبیه بن ربیعہ، ابوجهل بن هشام، زمعه بن اسود ابوالبختری، عاص بن هشام، امیه بن خلف و دو پسر حجاج، نبیح و منبع کشته شده اند، در تمام مدت مدینه اوضاع این بود که منافقان و یهودیان شایعه می‌کردند که مسلمانان شکست کامل خورده اند و خدای نکرده محمد صل الله علیه و آله وسلم کشته شده اند. در میان بلاتکلیفی این شایعات بود که حضرت زید سوار بر شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد مدینه شد و یهودیان و منافقان با شور و شوق گفتند: اینک! محمد صل الله علیه و آله وسلم کشته شده و زید سوار بر شتر خود است.» وقتی زید اعلام کرد که عتبه، شبیه، ابوجهل و امیه همگی کشته شده اند، منافقین پرسیدند: چگونه ممکن است؟ ظاهراً شکست مسلمانان و مرگ محمد صل الله علیه و آله وسلم باعث شده زید از هوش برود و به همین دلیل چنین سخنانی را می‌گوید.» واکنش کافران در مکه همانند منافقان و یهودیان مدینه بود. حضرت اسامه بن زید ادامه می‌دهد: «چون همه اینها را در مدینه می‌شنیدم، پدرم زید را به کناری گرفتم و پرسیدم: «ای پدر، آیا واقعاً آنچه

می گویی درست است؟» گفت: «پسرم، به خدا سوگند، همین در واقع اتفاق افتاده است و من حقیقت را می گویم.» با شنیدن این خبر، کاروان‌هایی از مردم برای ادای احترام به پیامبر پیروز گرد آمدند. مسلمانان از این پیروزی بسیار خوشحال و مسرور شدند. آنها مشتاقانه منتظر بازگشت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم بودند. همه مسلمانان در این جنگ شرکت نکردند، زیرا پس از خروج از مدینه، قصد جنگیدن را نداشتند. عده ای از مسلمانان که از ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مطلع شدند برای استقبال از آن حضرت به بیرون مدینه آمدند. در رؤیاهای پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم ملاقات کردند. شادی آنها منظره ای قابل دیدن بود. پیروزی پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم را بر کافران تبریک گفتند. سپس پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم وارد مدینه شدند و بقیه مسلمانان از آن حضرت استقبال کردند.

در مورد غنائم جنگی از این جنگ، نقل شده است

که مسلمانان پس از پیروزی، ۱۵۰ شتر و ۱۰ اسب دریافت کردند. علاوه از این، آنها کالاهای مختلفی از سلاح گرفته تا لباس گرفته تا مقادیر زیادی پوست، چرم لکه دار، پشم و غیره به دست آوردند. اینها کالاهایی بود که مشرکان برای تجارت آورده بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سهمی معادل سهم اصحاب خود گرفتند. از [غنائم] این جنگ، اصحاب یک شمشیر برای پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم نگه داشتند. از

اموال ابوجهل نیز شتری دریافت کردند؛ در بینی آن یک حلقه نقره ای داخل آن بود.

در کتاب‌های تاریخ به این شمشیر و شتر اهمیت زیادی داده شده است. جزئیات بیشتر این است که شمشیر مذکور ذوالفقار نام داشت و متعلق به عاص بن منبه بن حجاج، بت پرستی بود که در جنگ بدر کشته شد. بر اساس برخی روایات، این شمشیر متعلق به ابوجهل بوده است. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم نام شمشیر را ذوالفقار گذاشتند. دلیل نامگذاری این شمشیر به ذوالفقار این است که یا دندانان دار بوده و یا خطوطی بر روی آن حک شده است. در مورد این شمشیر نوشته شده است که پس از آن همواره در اختیار پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم بوده است. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم این شمشیر را در جنگ‌های دیگر نزد خود نگه می‌داشتند. پس از رحلت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم این شمشیر به خلافت عباسی رسید. همچنین شتر ابوجهل که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم در میان غنائم جنگ بدر به دست آوردند، نزد ایشان باقی ماند تا اینکه در زمان عهدنامه حدیبیه آن را به عنوان قربانی زبح کردند.

در این باره روایت است که این شتر در حدیبیه چرا می‌کرد و از آنجا گریخت و به خانه ابوجهل در مکه رسید. حضرت عمرو بن انعمه انصاری به دنبال شتر رفت و به مکه رسید، اما چند نفر از مکار مکه از بازگرداندن شتر خودداری کردند. سهیل بن عمرو که در عهدنامه حدیبیه نماینده قریش بود،

به آنها دستور داد که شتر را برگردانند و سرانجام شتر را برگرداندند. به این مردم گفت در عوض این شتر صد شتر تقدیم کنید. اگر مسلمانان این پیشنهاد را می‌پذیرند می‌توانند شتر را نگه دارند و گرنه باید شتر را پس می‌دهند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که اگر این شتر را برای قربانی تعیین نمی‌کردند، آن را پس می‌دادند. با این حال، این شتر اکنون برای قربانی تعیین شده است. بخاطر این آن حضرت شتر را از جانب مسلمانان زبح کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در هنگام تقسیم غنائم، اموال را بین وارثان شهدا و کسانی که به عنوان نماینده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه منصوب شده بودند و یارانی که وظایف گوناگونی بر آنها محول شده بود تقسیم کردند. از این رو نتوانستند در جنگ بدر شرکت کنند، از غنائم نیز سهمی به آنها داده شد.

جزئیاتی در رابطه با دیه گرفته شده از اسیران جنگی و مشورت اصحاب در این زمینه وجود دارد.

اسیران جنگ بدر با گرفتن باج از آنان آزاد شدند. ارزش دیه پرداختی بین ۴۰۰۰ درهم تا ۱۰۰۰ درهم بود. اما به آنهایی که توانایی پرداخت این مبلغ را نداشتند گفته شد که به شرطی آزاد می‌شوند که به کودکان مدینه خواندن و نوشتن بیاموزند. همچنین برخی از زندانیان بدون نیاز به پرداخت دیه یا با دیه بسیار کمی آزاد شدند. روایات مختلفی در این رابطه وجود دارد و برخی از این روایات انواع شبهات را ایجاد می‌کند، اما حضرت مصلح موعود رضی

اللہ عنہ توضیح صحیحی برای آنها ارائه کرده است. با این حال، ابتدا تمام جزئیات را ذکر می‌کنم. همه روایات مختلف در کتب تاریخ و همچنین روایات احادیث در مورد دیه گرفتن از اسیران بدر، مختلط و مغشوش شده است. حقیقت امر این است که دستور پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مبنی بر فدیہ گرفتن از اسیران بدر مطابق خواست خداوند بوده است. اگرچه قبلاً این روایات را در مورد روایات حضرت عمر رضی اللہ عنہ ذکر کردم، اما ذکر آنها در اینجا نیز ضروری است.

حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ نقل می‌کند که در روز بدر مسلمانان دشمن را به اسارت گرفتند، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از حضرت ابوبکر و حضرت عمر نظر خواستند. در مورد آنها حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ عرض کرد: ای پیامبر خدا! آنها پسر عمو و خویشاوندان ما هستند. نظر من این است که از آنها فدیہ بگیری و این وسیله ای است که ما را از کافران قویتر می‌کند. همچنین نزدیک است که خداوند متعال آنها را به سوی اسلام هدایت کند». پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند: «ای ابن خطاب! نظر شما چی هست؟» (از حضرت عمر رضی اللہ عنہ پرسیدند. حضرت عمر رضی اللہ عنہ عرض کرد: «ای رسول خدا! نظر من با ابوبکر متفاوت است. در واقع نظر من این است که آنها را به ما بسپارید. گردنشان را می‌زنیم و می‌کشیم. عقیل را به علی بسپارید تا گردن او را بزند و او را بکشد. و فلان شخص را به من بسپار (که نام برد از خویشاوندان او بود) تا گردنش را بزنم و او را بکشم، زیرا اینان پیشوایان و بزرگان کافران هستند.

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم نظر حضرت ابوبکر رضی الله عنه را پسندید. حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نظر من را قبول نکردند. فردای آن روز آمدم و دیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر نشسته اند و گریه می‌کنند. پرسیدم: یا رسول الله! چه چیزی باعث گریه شما و همراهتان شده است؟ دلیلش را بگوئید که اگر تحت تاثیر قرار گرفتیم من هم گریه می‌کنم، یا اگر نه حداقل ظاهر من را طوری جلوه می‌دهم که گویی گریه می‌کنم. مجازاتی که در مورد آن دسته از اصحابی که به من پیشنهاد دادند که باید دیه بگیرم، عذاب کارهای آنها نزدیکتر از این درخت به من نشان داده شد» (یعنی اشاره به درختی که نزدیک بود). سپس خداوند متعال این آیه را نازل کرد: مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ

هیچ پیامبری را نسزد که اسیران [دشمن] را نگاه دارد، مگر زمانی که در این سرزمین استیلاء و استقرار یابد.

(و بعد از دو آیه می‌فرماید):

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا

پس از آنچه به دست آورده‌اید، پاک و پاکیزه بخورید.

«پس از آنچه در جنگ به دست آورده اید حلال و نیکو بخورید» [فصل ۸:

ج.۷۰]. پس خداوند غنائم جنگی را بر آنان حلال کرد.» این روایت صحیح

مسلم است.

در این روایت، سخنانی که در ابتدا بیان می‌کند پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم و حضرت ابوبکر رضی الله عنه گریه می‌کردند و مضمون آیات بعدی که نازل شد، کل این روایت را مبهم می‌کند و موضوع مبهم می‌ماند. اما با صحت این روایت، اکثر مؤرخان، سیره نویسان و مفسران قرآن نوشته اند که خداوند متعال از پیشنهاد آزادی اسیران بدر پس از گرفتن فدیة اظهار ناراحتی کرده و در عوض نظر حضرت عمر رضی الله عنه را پسندیده است.

کسانی که در مورد زندگی و سیره حضرت عمر رضی الله عنه نوشته اند، معمولاً فصلی از دستورات قرآنی که در راستای آرای حضرت عمر رضی الله عنه نازل شده، می‌نویسند. در آن ذکر شده است که خداوند متعال در مورد اسیران بدر نظر حضرت عمر رضی الله عنه را پسندیده است. اما این موضوع مبهم و غیر قابل درک است. در واقع به نظر می‌رسد سیره نویسان و مفسران قرآن در برداشت خود از این روایت دچار اشتباه شده اند.

با این حال شرحی از حضرت مصلح موعود رضی الله عنه در یادداشت‌های تفسیری منتشر نشده ایشان وجود دارد که این روایات را روشن می‌کند و رد می‌کند و توضیحی که حضرت مصلح موعود رضی الله عنه آورده است تفسیر صحیحی است. به نظر می‌رسد برخی از مفسران این روایت را برای اعتلای بی‌جهت مقام حضرت عمر رضی الله عنه ایجاد کرده اند و یا در برداشت خود از این روایت به خطا رفته اند. با این حال، حضرت مصلح موعود رضی الله عنه در توضیح آیه ۶۸ سوره انفال می‌فرماید:

«قبل از ظهور اسلام، در عربستان رسمی وجود داشت که متأسفانه امروز هم در بعضی از نقاط جهان رواج دارد که اگر جنگی هم صورت نگرفت، مردم را به اسارت و بردگی می‌بردند. (یعنی اشاره به زمانی که حضرت مصلح موعود رضی الله عنه این یادداشت را نوشتند) این آیه این رسم منفور را از بین می‌برد و به صراحت دستور داده است که انسان را فقط بعد از شروع جنگ با حریف می‌توان به اسارت گرفت. اگر جنگی صورت نگرفته است، اسیر کردن کسی حرام است. تفسیر این آیه اشتباه بیان شده است.»

حضرت مصلح موعود رضی الله عنه در ادامه می‌فرماید:

پس از جنگ بدر که مسلمانان تعدادی از اسیران را به تصرف خود درآوردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود مشورت خواستند که با آنان چه کنند. حضرت عمر رضی الله عنه بر این بود که آنها باید کشته شوند، در حالی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه نظر داشتند که باید آنها را به دیه آزاد کنند. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم نظر حضرت ابوبکر رضی الله عنه را ترجیح دادند.

این آیه ۶۸ سوره انفال است که در آن ذکر شده است که اسیری برای پیامبر جایز نیست مگر اینکه درگیر جنگ همه جانبه باشد.

با این حال، حضرت مصلح موعود رضی الله عنه در بسط این مطلب می‌نویسد: «در این واقعه نظر حضرت ابوبکر رضی الله عنه با حضرت عمر رضی الله عنه متفاوت بود و پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم نظر

حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ را پسندیدند) و بدینگونه اسیران را پس از گرفتن دیه آزاد کردند. اما مفسران ادعا کرده اند که نزول این آیه دلالت بر نارضایتی خداوند متعال از این عمل پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم دارد. این روایت صرفاً برای اعتبار بخشیدن به نظر حضرت عمر است، هر چند به معنای پایین آمدن مقام پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم است. با این حال، آنها [مفسران] ادعا می کنند که خداوند متعال از این اقدام پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم ناراضی بوده اند که اسیران را به جای فدیہ می بایست کشتند. این در تفسیر الطبری نوشته شده است.

حضرت مصلح موعود رضی اللہ عنہ می نویسد:

این تفسیر نادرست است. اولاً تا آن زمان هیچ فرمانی مبنی بر منح آزادی زندانیان با گرفتن دیه نازل نشده بود. از این رو نمی توان بر پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) بابت دیه گرفتن مورد الزام قرار داد. ثانیاً پیش از این واقعه، پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم پس از گرفتن فدیہ دو اسیر را در نخله آزاد کردند و خداوند متعال این عمل را ناپسند ندانست. ثالثاً، دو آیه از این باب، خداوند متعال به مسلمانان اجازه می دهد از آنچه از غنائم جنگی به دست می آید استفاده کنند و آن را حلال و نیکو اعلام کند. این تصور بسیار دور از ذهن است که بگوییم خداوند متعال از پذیرش فدیہ توسط پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم ناراضی بوده و سپس پول به دست آمده از آن را حلال و طیب اعلام کند. بنابراین این تعبیر کاملاً اشتباه است و تفسیر صحیح این است که در اینجا یک اصل کلی ذکر شده است

که هیچ کس را نمی‌توان اسیر کرد مگر اینکه با دشمنی که بعد از جنگ مغلوب شده است، جنگ همه جانبه صورت گیرد. هیچ ارتباطی بین این و نظر حضرت عمر رضی الله عنه مبنی بر عدم باج‌گیری وجود ندارد.

از مفسران قرآن، علامه امام رازی و سیره نویس معروف علامه شبلی نعمانی نیز نظری مشابه حضرت مصلح موعود رضی الله عنه داشتند.

حضرت میرزا بشیر احمد رضی الله عنه می‌نویسند:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به مدینه بازگشتند، و مشورت گرفتند که با اسیران چه باید کرد. عموماً در عربستان اعدام زندانیان یا برده‌داری دائمی آنها یک رسم بود. اما سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از چنین اقدامات سختی بیزار بود. علاوه بر این، هیچ دستور الهی نیز در این زمینه نازل نشده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: به نظر من باید با دیه آزاد شوند زیرا برادران و خویشاوندان ما هستند. کی می‌داند فردا از همین مردم فدائیان اسلام به دنیا بیایند.» اما حضرت عمر رضی الله عنه با این نظر مخالفت کرد و گفت: «در امر دین نباید به خویشاوندی توجه کرد. این افراد به دلیل اعمال خود مستحق اعدام شده‌اند. نظر من این است که همه آنها باید اعدام شوند. در واقع، مسلمانان باید خویشاوندان خود را با دست خود اعدام کنند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که تحت تأثیر رحمت ذاتی خود قرار گرفته، پیشنهاد حضرت ابوبکر رضی الله عنه را تأیید فرمودند. اینطور، دستور منع اعدام صادر کردند و دستور دادند

مشرکانی که دیه خود را می‌پردازند، آزاد شوند. پس در ادامه امر الهی نیز در این باره نازل شد.»

بعداً حکم الهی به فدیہ گرفتن هم نازل شد، همان گونه که حضرت مصلح موعود رضی اللہ عنہ نیز نوشته است، لذا استفاده از این حدیث برای تبیین گریه پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم و حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

در هر حال حضرت میرزا بشیر احمد رضی اللہ عنہ در ادامه می‌نویسد:

«به این ترتیب برای هر کس به اندازه توانش بادی از ۱۰۰۰ درهم تا ۴۰۰۰ درهم تعیین شد. اینطور همه زندانیان آزاد شدند.» بقیه در آینده ذکر خواهد شد انشاالله.

بعد از نماز جمعه، دو نماز جنازه را اقامه خواهیم کرد. اولین ذکر رانا عبدالحمید خان تهگری است که به عنوان مبلغ و نایب ناظم مال وقف جدید پاکستان خدمت می‌کرد. او اخیراً در سن ۷۰ سالگی دار فانی را وداع گفت. انا لله و انا الیه راجعون.

[همانا ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم].

به فضل خدای متعال موصی بود. پدرش چوهدری عبداللطیف خان تهگری و مادرش امة اللطیف نام داشت. پدرش نیز از واقف زندگی بود و در جماعت کار می‌کرد. احمدیه از طریق جدش حضرت چوهدری عبدالمنان خان تهگری و برادر بزرگترش حضرت چوهدری عبدالسلام خان تهگری در خاندان

عبدالحمید خان تھگری معرفی شد. هر دو این افتخار را داشتند که در دسامبر ۱۹۰۳ به دست حضرت مسیح موعود علیه السلام بیعت کنند. عبدالحمید خان تھگری در اردیبهشت ۱۳۵۸ به طور رسمی به عنوان مبلغ خدمت خود را آغاز کرد و فرصت خدمت در نقاط مختلف را پیدا کرد. چه در داخل پاکستان و چه در خارج از کشور. وی در دوره وکالت تبشیر از مرداد ۱۳۶۳ تا آذر ۱۳۶۴ در اوگاندا خدمت کرد. بعداً در قالب طرح وقف جدید این فرصت را یافت که در جاهای مختلف به عنوان مبلغ خدمت کند. در سال ۱۳۷۲ به سمت نایب ناظم مال وقف جدید منصوب شد و تا پایان عمر در این سمت به خدمت ادامه داد. او این فرصت را داشت که به مدت ۴۴ سال به جماعت خدمت کند. خداوند متعال یک پسر و یک دختر به او عطا فرمود. پسر او دکتر عبدالروف خان است که در حال حاضر به عنوان صدر مجلس خدام الاحمدیه در دانمارک خدمت می‌کند. پسرش دکتر رؤوف خان می‌گوید: «پدرم همیشه به سوگند فداکاری خود [وقف] وفادار بود. او فقط مدت کوتاهی را در اوگاندا گذراند زیرا در آن زمان شورشیان آنجا دولت را سرنگون کرده بودند و خارجی‌ها را از این سرزمین بیرون رانده بودند. با این حال، در حالی که در اوگاندا بود، سر مبلغ، محمود احمد بهتی قرآن کریم را به پدرم داد و به قصد تبلیغ به کمپالا فرستاد. در آن زمان جنگ داخلی در آن منطقه شروع شده بود و مردم مجبور به ترک خانه‌های خود شدند. پدرم در حین جابجایی خانه بیمار شد و به دلیل نبود بیمارستان در نزدیکی و یا هیچ نوع کمک پزشکی، مردم پدرم را در اتاق رها کردند و رفتند. منطقه به

تصرف شورشیان درآمد و آنها شروع به جستجو در کل منطقه کردند. در این مدت، یک شورشی حتی به اتاق او رفت و در حالی که دراز کشیده بود، پدرم را به خیال مرده رها کرد. پدرم به من می‌گفت که درست زیر پنجره دراز کشیده و گلوله‌ها از پنجره عبور می‌کردند و به دیوار مقابل می‌خوردند. پس از مدتی که اوضاع کمی بهتر شد، پدرم با شخصی تماس گرفت و به مکان امنی منتقل شد و خداوند متعال از او محافظت کرد.

او پیوند بسیار عمیقی از عشق و علاقه با خلافت داشت. او بسیار ساده و اجتماعی بود. او همیشه آماده بود تا به آنچه در خطبه‌های خلیفه وقت گفته می‌شود گوش فرا دهد. او با تأویل و تفسیر موافق نبود و هر کس به تعبیر معانی و مقاصد مختلف پردازد، اظهار ناراحتی می‌کرد. او همچنین به مقامات و مبلغان مذهبی احترام زیادی قائل بود. پسرش می‌گوید: «او مرا به این امر توصیه می‌کند.» او می‌گوید: من از اعضای سازمان اطفال احمدیه بودم و یک بار به من گفت: اگر نمی‌خواهی با مسئول یا منتظمی در مورد چیزی به توافق بررسی مسئولیت را نپذیرید. و می‌گفت نظام جماعت و خلافت به هم پیوسته اند. این نمی‌تواند باشد که شما به یکی گوش دهید و به دیگری گوش ندهید.»

یکی از خصوصیات بارز او کمک به دیگران و اصلاح آنها در مواقعی بود که مقتضی بود. این تا آنجا بود که اگر می‌خواست کسی را راهنمایی کند و دیگری ناراحت می‌شد، نگران نمی‌شد. و اگر در اصلاح آنها موفق بود از آنها قدردانی می‌کرد. او می‌گفت: "کار من فقط اصلاح است." او می‌نویسد که

فرصت‌های زیادی برای او فراهم شد که می‌توانست در آن زندگی راحت داشته باشد، اما او همیشه به زندگی فداکاری خود اولویت می‌داد. او می‌گوید: «حتی در آخرین روزهای زندگی‌اش به پدرم اشاره کردم که باید برای زندگی با من در دانمارک نقل مکان کند، اما این باعث ناراحتی او شد. او گفت: «من چند سالی است که خودم را وقف نکرده‌ام، بلکه زندگی‌ام را وقف کرده‌ام و تمام داشته‌هایم مربوط به فداکاری من است.»

دخترش حافظه حسن آراء می‌گوید: «پدرم بسیار سخاوتمند، مهربان، مهمان نواز و خداترس بود. او گنج دعاها بود. از بزرگ‌ترین صفات او ایمان و توکل کامل به خداوند متعال و سپس صفت دیگرش عشق به خلافت بود. او بیش از هر رابطه دیگری عشق خاصی به خلافت داشت. تمام افکار او، آغاز گفتگوها و پایان گفتگوهایش حول محور خلافت و عشق به خلیفه‌ زمان بود.» او می‌گوید که هر از گاهی به اینجا در بریتانیا می‌رفت و گاهی که احساسات بر من غلبه می‌کرد و آن را ابراز می‌کردم، می‌گفت: «همه روابط در این زندگی موقتی هستند. شما باید همیشه رابطه خود را با خدا قوی نگه دارید. همه روابط دیگر به پایان می‌رسند، زیرا تنها موجودی که می‌ماند خدای متعال است که هرگز شما را تنها نمی‌گذارد.» سپس می‌گفت: «همیشه با خلیفه رابطه قوی داشته باشید.» خیلی ساده بود. او همیشه می‌گفت: «من فداکار زندگی هستم، تمام زندگی من وقف شده است.» و تا آخرین لحظات ابراز تمایل می‌کرد که وقت خود را ادا کند.

حافظ خالد افتخار، ناظم مال وقف جدید می‌نویسد: «من حدود ۲۰ سال فرصت کار با عبدالحمید خان را داشتم و او همیشه معیارهای یک فدایی واقعی بودن را حفظ می‌کرد. وی می‌گوید: از نظر سن و تجربه از من بالاتر بود، اما به دلیل وفادار ماندن به اطاعت از خلافت و ساختار تشکیلاتی جماعت، هیچ گاه ارشدیت خود را اعلام نکرد. معاون او بود. او می‌گوید: «او بسیار فداکارانه با من کار کرد. او در تبیین و فراخوان به پرداخت اعانه روش بسیار خوبی داشت. او به کارگران جدید، مبلغان و معلمان در مورد چگونگی کار با خرد عالی آموزش می‌داد. وظایف محوله را با اطاعت کامل انجام می‌داد. او همیشه توصیه‌های عالی ارائه می‌کرد. اداره وقف جدید با اینکه بی‌سروصدا و از خود گذشتگی خدمت کرد، سی سال از خدمات او بهره مند شد. در چند سال آخر عمرش هر از چند گاهی مریض می‌شد و فرزندانش در خارج از کشور زندگی می‌کردند. اگر کسی به او پیشنهاد می‌کرد که شاید برود و با یکی از فرزندانش زندگی کند، بسیار احساساتی می‌شد و پاسخ می‌داد: «جانم را وقف کردم و تا آخر خدمت خواهم کرد». او تا آخرین لحظات به این عهد وفا کرد.

آقای مبشر احمد یک مبلغ در نظامت مال می‌گوید: «در سال ۲۰۱۳ به سمت ریاست مال در وقف جدید منصوب شدم. عبدالحمید خان دو نصیحت اساسی به من کرد و گفت که آنها را در دفترم یادداشت کنم. اول اینکه منشأ همه برکات خلافت است؛ شما باید در هر حال و شرایطی به خلافت وفادار بمانید. دوم این بود که اگر در انجام کار خود تنبل شوید،

می‌توان آن را نادیده گرفت، هرچند دروغ را نمی‌توان بخشید. هرگز سخنی دروغ نگوئید. او گفت که من باید این دو اصل را اتخاذ کنم. و چون تک تک ما به خداوند متعال ایمان و توکل کامل داریم، همیشه از او کمک بخواهید و از او دعا کنید.

او می‌گوید: «در بسیاری از تورها او را همراهی کردم. او همیشه تاکید می‌کرد که در حین ملاقات به دیگران، اهمیت وقف جدید باید به هر فردی به اندازه‌ای که هیچ قید و شرطی در فداکاری نداشته باشد، منتقل شود. فقط طلب پول نکنید، بلکه باید اهمیت انفاق را بیان کنید و در دل آنها برای جماعت درد ایجاد کنید و سپس به اندازه ظرفیتشان از آنها بخواهید. در این صورت نباید احساس شرمندگی وجود داشته باشد، زیرا وظیفه ما خدمت به جماعت و طلب کمک برای جماعت است. از اموال جماعت مراقبت می‌کرد. ایشان تأکید می‌کردند که صدقه‌ها بر اثر فداکاری اعضای جماعت دریافت می‌شود، بنابراین در مصرف آن مال و استفاده از آن مال نباید زیاده‌روی کنیم. فقط باید چیزی را که ضروری است خریداری کرد و چیزی بیش از آنچه لازم است خرج نکرد. می‌گفت: به پسر هم گفته ام که تا زمانی که به جماعت وفادار باشد، پسر من است، وگرنه من با تو ارتباطی ندارم و نیازی به تو ندارم.

خداوند متعال او را مورد مغفرت و رحمت قرار دهد و مقامش را اعتلا بخشد و فرزندانش را بر میراث فضائلش توفیق دهد.

تشییح جنازہ بعدی متعلق بہ نصرت جہان احمد، ہمسر مبشر احمد کہ یک مبلغ در آمریکا است. او اخیرا درگذشت،

[انا لله و انا الیہ راجعون. ما از آن خدا ہستیم و بہ سوی او باز می گردیم]

متوفی با ہمسر و سہ فرزندش در سال ۱۹۷۲ بہ آمریکا نقل مکان کرد و در واشنگتن ساکن شد. در سال ۱۹۸۸، ہمسرش زندگی خود را در آمریکا وقف کرد و آن مرحومہ در تمام طول زندگی خود با سادگی و رضایت کامل زندگی کرد. از زمانی کہ ہمسرش آقای مبشر، زندگی خود را وقف کرد، بہ انجام وظایف تبلیغی پرداخت. با او با سادگی و رضایت فراوان زندگی می کرد. بہ فضل خدای متعال موصیہ بود. او در صدقہ پیشتاز بود و بہ خلافت عشق عمیقی داشت. وی از سال ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۷ در سمت‌های مختلف زیر نظر لجنہ اماء اللہ خدمت کرد. او بہ عنوان معاون محلی رئیس، و رئیس منطقہ ای در میان نقش‌های دیگر خدمت کرد. ایشان با تلاش و علاقہ فراوان برنامہ‌هایی را برای تبلیغ پیام اسلام احمدیت ترتیب دادند. او همچنین برنامہ‌های مختلفی را برای آموزش لجنہ و ناصرات اجرا کرد. او همچنین بہ فرزندان خود آموزش‌های دینی خوبی ارائه داد. اینطور، او همچنین آنها را بہ تحصیلات دنیوی تشویق کرد. از او شوہر، دو پسر و دو دختر بہ یادگار مانده است. بہ فضل خداوند متعال ہر چہار فرزندش از اعضای فعال جماعت و در خدمت دین ہستند. خداوند متعال آن مرحومہ را مورد غفران و رحمت خود قرار دادہ و فرزندانش را مشمول دعاہا و فضایل او قرار دہد.

